



سوره «انشقاق»

از سوره‌های مکی، بیست و پنج آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	به نام خدای بخشنده مهربان.
إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ ①	{۱} آن‌گاه که آسمان شکافته شود.
وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ②	{۲} و اذن دهد به پروردگارش و ثابت شود (تحقق یابد).
وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ③	{۳} و آن‌گاه که زمین کشیده یا کشانده شود.
وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ④	{۴} و بیفکند آنچه در آن است و یکسر تهی گردد.
وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ⑤	{۵} و اذن دهد به پروردگارش و ثابت شود (تحقق یابد).
يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ⑥	{۶} هان ای انسان همانا تو سخت کوشایی به سوی پروردگارت. چه کوششی! پس دریابنده‌ای او را.
فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ⑦	{۷} اما کسی که آورده شود کتاب او به سمت راستش.
فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ⑧	{۸} پس زود رسیدگی شود رسیدگی آسان.
وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ⑨	{۹} و بازگردد به سوی کسانش شادان.

شرح لغات:

انشقت: شکافته و از هم جدا شد.

اذنت: روا داشت، برای تصرف راه داد، فرمان داد، به سخنش گوش داد، به چیزی دانا شد.

حقت، ماضی مجهول: محقق شد، حق چیره و آشکار گردید، ثابت گردید.



القت: چیزی را به دور افکند، سخن خود را رساند، مطلب را املا کرد، گوشه سخنش داد، نیکی برایش فراهم ساخت.

تخلت: خود را با کوشش یکسر تهی کرد، از او خود را برکنار داشت، به او واگذار کرد.

كدح: کوشش با رنج، خراشیدن روی.

یمین: جهت راست، دست راست، برکت، قوت، سوگند.

«إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ»: اذا، شرطیه و جواب شرط مقدر است مانند جواب شرط ظاهر «علمت» که در سورة تکویر و انفطار آمده است. می شود که «اذا» زمانی و بدون معنای شرط باشد. «السما» اشاره به جرم یا جسم و ستاره هایی است که بر ما احاطه دارد. چون انشقاق شکافته و جدا شدن جسمی است که به هم سخت چسبیده باشد، با انفطار که به معنای گسیختن و پاره شدن است، فرق دارد، هر دو فعل «انفطرت و انشقت» چون از باب انفعال و برای پذیرش است، إشعار به وضع و حال طبیعی موضوع فعل که آسمان است دارد: آن گاه (یا زمانی رسد) که این آسمان خود به خود و طبیعتاً شکافته و از هم جدا شود.

کتابخانه آنلاین «مطالعات و زمانه ما»

اگر انشقاق و انفطار، مرادف و به یک معنا نباشد، باید هر یک از این دو آیه خبر از مرحله، یا قسمت دیگری باشد، به این صورت که نخست جرم یا اجرام به هم چسبیده و پیوسته آسمان از هم جدا شود، آن گاه سست شده و یکسره از هم گسیخته (منفطر) گردد، چنانکه آیه ۱۶ «الحاقّة» اشاره ای به این دو مرحله دارد: «وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَهِيَةٌ» آسمان شکافته و جدا شود پس آن در چنین روزی سست است. گویا آیه ۲۵ «فرقان»، مرحله و صورت دیگر پس از انشقاق یا با آن را می نمایاند: «وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ» و روزی که از هر سو آسمان از هم بشکافد (با همراه، به سبب) پاره ای ابر (ابر سفید فراگیرنده ای).

بیان و تعبیر و فعل‌های آیاتی که از مرحله یا مراحل نهایی آسمان خبر می‌دهد و به صورت‌های مختلف آن را می‌نمایاند، دلالت به این حقیقت دارد که این حادثه نهایی در مسیر و علل طبیعی جهان و از لوازم آن است و خود بدون استناد به تصادف یا علل خارج پیش می‌آید، مانند افعال ماضی محقق و لازم «کوَرْت، انکدرت، کشطت، انفطرت، انشقت». آیه ۵ «شورا»، آسمان‌ها را پیوسته در معرض گسیختن و پراکنده شدن می‌نمایاند: ﴿تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ﴾: «همی نزدیک است و می‌خواهد آسمان‌ها از فراز آن‌ها (آنچه در آسمان‌ها و زمین است) گسیخته و پراکنده شود». آیه ۱۸ «مزمل»، آسمان را در معرض گسیخته شدن و خبر از آن را وعده‌ای حتمی و شدنی بیان نموده است: ﴿السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا﴾ آسمان خود به خود گسیخته شدنی ست، وعده خداوند خود انجام شدنی است».

با توجه به آیاتی که در سوره‌های مختلف خبر یا اشاره‌ای به این واقعه آینده و مهم جهانی دارد، به خوبی معلوم می‌شود که هر آیه‌ای با بیان و لحن مخصوصی آمده است و در هر بیان و تعبیری مرحله و صورتی از آن واقعه را می‌نمایاند. گاه از مرحله ابتدایی آن خبر می‌دهد، مانند آیاتی که ذکر شد، گاه مراحل بعد و صورت‌های دیگر پس از وقوع آن را می‌نمایاند، چنانکه آیه ۹ «طور»، صورتی را می‌نمایاند که پس از انشقاق و گسیخته شدن آسمان، عناصر آن به هم آمیخته و روان می‌شود و چون امواج دریا روی هم می‌ریزد و به هر سو موج می‌زند: ﴿يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا﴾: «روزی که روی هم می‌ریزد و موج می‌زند آسمان چه موج زدن!» و آیه ۸ «معارج»، آن را مانند فلز گداخته نشان می‌دهد: ﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ﴾ روزی که آسمان چون فلز گداخته شود». آیه ۳۷ «الرحمان»، آسمان را پس از انشقاق چون شکوفه یا پرده رنگارنگ و مانند روغن به هم آمیخته و روان



می‌نمایاند: ﴿فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ﴾: «آن‌گاه که آسمان شکافته شود پس شکوفه رنگارنگی شود مانند روغن (یا روغن‌های) روان، یا پوست سرخ رنگ».^۱

سماء به معنای لغوی، فضای محیط بر ما می‌باشد، در این آیات که این اوضاع و احوال و تحولات به «السماء» با الف و لام نسبت داده شده، باید مقصود از سماء، جسم یا اجسام خاصی باشد که در معرض این‌گونه فعل و انفعال‌ها درمی‌آیند. چنانکه پیش از این اشاره شد، این اوصاف و تحولات و فعل و انفعال‌ها و حوادث که در آیات قرآن درباره آسمان به صراحت بیان و اعلام شده است، هیچ‌گونه تناسب

۱. ورده، نوعی از ورد است و معانی مختلف برای آن ذکر کرده‌اند. مفردات راغب: «اولین میوه‌ای است که وارد شود و به دست آید، شکوفه هر درخت، تشبیه به رنگ اسب، سرخی شدید آسمان که از مقدمات قیامت است». مجمع‌البیان: «رنگ سفید که به سرخی یا زردی می‌رود. گلی که در زمستان سرخ و در سرمای سخت خاکستری و در بهار زرد می‌شود». مجمع‌البحرین: «رنگی که از زردی به سرخی گراید». این تمثیل «فَكَانَتْ وَرْدَةً» چگونگی انفجار و احتراق آسمان و ستاره‌های آن را می‌نماید که به رنگ‌های مختلف درمی‌آید آن چنان که در درجات مختلف حرارت و اشتعال، رنگ شعاع پیوسته دگرگون می‌شود. گویا کواکب یا ماده یا موادی که پیرامون آن‌ها می‌باشد، پس از سال‌های دراز که تشعشع یک نواخت و وضع ثابت دارند، ناگهان منفجر و از هم گسیخته می‌شوند و به رنگ‌های گوناگون و مانند روغن یا روغن‌های درهم آمیخته و ذوب شده نمایان می‌گردند.

با آنکه علمای نجوم با مطالعات دائم خود به این نتیجه رسیده‌اند که چون ستارگان به تدریج سوخت (کارمایه) خود را مصرف می‌کنند، باید مراحلی از عمر را بگذرانند تا در نهایت خاموش و فشرده و سرد شوند، ستاره‌هایی را مشاهده می‌کنند که ناگهان منفجر می‌شوند و در حدود صد هزار بار نور افشان‌تر از وضع عادی خود می‌گردند و پوسته خارجی آن‌ها با سرعتی نزدیک به ثانیه‌ای دو هزار کیلومتر منبسط می‌شود و سپس اندکی به این وضع نمی‌پاید که تشعشع و حرارت آن فرو می‌نشیند و لافافه‌ای از گاز درخشان که رو به افزایش است آن را فرا می‌گیرد. در اصطلاح نجومی این‌گونه ستاره‌هایی را که در معرض انفجار ناگهانی می‌باشند «نوا» و آن‌ها را که انفجارشان شدیدتر و بزرگ‌تر است «سوپر نوا» می‌نامند. گویند انفجار «نواها» در هر سال چهل بار مشاهده می‌شود و انفجار «سوپر نواها» کمتر است. و هنوز نتوانسته‌اند علل طبیعی این تغییرات و انفجارهای ناگهانی را بفهمند. (رجوع شود به صفحه ۳۴۰ و ۳۴۱ از کتاب «یک، دو، سه، بی‌نهایت»). (مؤلف)



و انطباق با آسمان‌ها و اجسام فلکی مفروض علمای یونان و پیروان آن‌ها ندارد، زیرا آن‌ها اجسام فلکی را عنصری بسیط و یکسر جدای از عناصر زمین می‌دانستند و تنها حرکتی که برای افلاک فرض می‌شود همان حرکت دَوْرانی یک نواخت بود. و همچنین هیچ‌گونه تغییر و تکوین و فساد و تحول و زوالی درباره آن‌ها روا نمی‌داشتند، این فرض‌ها قرن‌ها پیش از طلوع قرآن و بعد از آن مورد قبول بلکه یقین متفکرین شرق و غرب بود، از این رو بعضی از حکمای اسلام برای توافق میان آن‌ها و این آیات صریح دچار مشکل پیچیده و دشواری بودند.^۱

از اواخر قرن شانزده با نظریات دانشمندان و اختراع دوربین‌های بزرگ و عکس‌برداری‌ها، درهای بسته فضا و آسمان گشوده شد، پس از آن پیوسته افق جهان به روی بشر مغرور به عالم محدود خود، باز و بازتر و وسیع و وسیع‌تر گردید.^۲

۱. بیشتر متفکرین و فلاسفه اسلام که مقهور و تسلیم اندیشه‌های یونانیان بودند، این‌گونه آیات را تأویل می‌کردند. متکلمین که یکسره پیرو ظواهر قرآن و سنت بودند، به اندیشه‌های فلاسفه توجّهی نداشتند. در این میان امثال مرحوم «ملاصدرا» که نمی‌توانستند از نظریات یونانیان چشم‌پوشش و نیز محکوم هدایت قرآن بودند، برای تطبیق و توافقی بین اصول اندیشه‌های فلاسفه و این‌گونه آیات قرآن دچار مشکلی بس دشوار بودند. مرحوم «صدرالمآلهین» اولین کسی از متفکرین اسلام بود که با هدایت قرآن به خود جرأت داد تا بر خلاف این‌گونه نظریات و اصول مسلمة فلاسفه قدیم، ویرانی و متلاشی شدن اجرام فلکی را مانند دیگر کائنات در کتاب‌ها و نظریات اخیر خود اعلام نماید. در یکی از فصول مفتاح ۱۲ از «مفاتیح الغیب» پس از بحث مفصل، چنین می‌گوید: «اکنون نور حق از افق بیان و خورشید حقیقت از مطلع برهان سر برآورد و برای عارف بصیر و محقق خبیر کشف شد که آسمان و آسمانی مانند زمین و زمینی است که هیچ‌گونه بقایشخصی و نوعی برای آن‌ها نیست و حال آفتاب و ماه در تبدل و دتور و زوال از جهت طبیعت سائل و زائل، چون حال زید و عمرو است...»

۲. می‌گویند: با دوربین دو متر و نیمی (۱۰۰ اینچی) رصدخانه مانت ویلسن، تا فاصله پانصد سال نوری دیده می‌شود. در این مسافت تقریباً صد میلیون کهکشان می‌باشد که فاصله هر کهکشان با همسایه خود، دو میلیون سال نوری است. به وسیله دوربین پنج متری (۲۰۰ اینچی) رصدخانه کوه «پالومار» که پس از جنگ جهانی اخیر تکمیل شده است، تا فاصله بیش از دو میلیارد سال نوری را جلو دید بشر باز کرده است که در آن صدها



اکنون با مشاهدات و تجربیات متوالی و همه جانبه، ثابت شده است که ساختمان کهکشان‌ها و کواکب از عناصری است که پیکر نخستین زمین ما از آن‌ها ساخته شده است و هر قانون و آثاری که در این عناصر است در عناصر آسمانی نیز جاری است و کهکشان‌ها و کواکب مانند زمین و موالید آن در معرض تغییر و تحولند و پیوسته از اطوار ولادت و جوانی و پیری می‌گذرند و رو به مرگ می‌روند.

اکنون از کلمهٔ آسمان جز فضا و کهکشان‌های در میان فضا، و ستاره‌هایی که قسمت بیشتر کهکشان‌ها را تشکیل می‌دهند چیز دیگر تصور نمی‌شود. مقصود از این آسمان (سماء) که آیات قرآن، انفطار و انشقاق آن را اعلام نموده است، نمی‌توان فضا باشد، زیرا فضا آن چنان جسمی نیست که از هم گسیخته و جدا شود، کهکشان‌های دیگر هم ارتباط مستقیم با ما ندارند. می‌توان مقصود از «سماء» در این آیات، کهکشان محیط بر ما و ستاره‌های آن باشد، از این رو که کهکشان، جسم ترکیب شده‌ای از کواکب گوناگون و مواد ابری (گاز) است که مجموع آن در معرض گسترش و انفجار و از هم گسیختن می‌باشد، ولی از این جهت که این آیات (چنانکه گفته شد) از مسیر طبیعی آسمان و منظومهٔ شمسی ما و طور نهایی آن خبر می‌دهد، با کهکشان تطبیق نمی‌نماید، زیرا چنانکه می‌گویند اصل کهکشان‌ها از مایه‌ای ساخته شده که پیوسته از آن و در میان آن ستاره‌هایی تولید می‌شوند و دوره‌های مختلفی را می‌گذرانند و اکنون میلیارد‌ها ستاره در آن شناورند.^۱ پس چگونه می‌توان

→ میلیون کهکشان دیده می‌شود. با همین مقیاس هر چه حجم عدسی دوربین‌ها بیشتر شود و فضاهای دور تر را بنمایاند کهکشان‌های بیشتری نمودار می‌شود، تا به کجا برسد؟! (رجوع شود به «مجموعهٔ علمی جهان».) (مؤلف)

۱. چنان که می‌گویند چهار میلیارد ستاره در کهکشان ما هستند که قطر آن صد هزار سال و ضخامت آن از پنج تا ده هزار سال نوری است. این ستارگان در مدارات مختلف قسمت مرکزی کهکشان شناورند. (از صفحه ۲۹۶ کتاب «یک، دو، سه، بی‌نهایت».) مؤلف.

تصور نمود که کهکشان با این همه ستاره، یکباره به آخرین دوره عمر خود رسند و از هم گسیخته و با هم منفجر شوند. اگر فرض کنیم که این آیات خبر از نهایت عمر خورشید و منظومه شمسی ما باشد، چنانکه سورة «تکویر» از آن خبر داده است، گرچه این فرض اشکالات انطباق با کهکشان یا کهکشان‌ها را ندارد، ولی با معنای کلمه سماء و انشقاق تطبیق ندارد، زیرا ظاهر کلمه سماء، جسم یا اجسام بالا و محیطی است که خورشید ضمن آن می‌باشد و انشقاق به معنای جدا شدن جسم محکم از یکدیگر می‌باشد. چنانکه سورة «انفطار» از گسیخته شدن آسمان و پراکنده شدن کواکب که ستاره‌های درخشانی مانند خورشیدند، جدا جدا خبر می‌دهد.

فرض دیگر این است که مقصود از «السماء» در این آیاتی که از انفطار و انشقاق آن و از هم گسیختن ستاره‌های آن و دگرگون شدن زمین به تبع آن، خبر می‌دهد، قطعه یا خوشه‌ای از کهکشان باشد که پیوسته به آن است و خود متضمن ستارگان درخشان و منظومه شمسی ما می‌باشد. در این فرض آن اشکالاتی که در فرض تطبیقی آسمان (سماء) این آیات با فضای کهکشان، یا منظومه شمسی است، پیش نمی‌آید و مخالف با ظاهر این آیات نیست. و این نظر را از جهاتی آخرین تحقیقات و کشفیات کیهان‌شناسی تأیید می‌نماید:

۱. منظومه شمسی ما در لبه سطح خارجی کهکشان یا در یکی از بازوهای مارپیچ آن واقع است.

۲. منظومه شمسی ما و دیگر ستاره‌هایی که در لبه و بازوهای مارپیچ کهکشان واقع‌اند، در مرحله کامل‌تر و با هم شبیه‌ترند از ستاره‌هایی که در قسمت‌های داخلی و نزدیک‌تر به سطح استوا و مرکز کهکشان می‌باشند.^۱

۱. بازوهای مارپیچ بعضی کهکشان‌ها که در چند سال اخیر کشف شده از مسائل مشکل علم نجوم است و خود



۳. منظومه شمسی ما با دیگر ستاره‌ها با دوران سریع کهکشان می‌گردند و با نیروی گریز از مرکز پیوسته در معرض گسیخته شدن می‌باشند.

۴. بنا به اصل انبساط عمومی جهان و انبساط جرم کهکشان‌ها، باید حواشی و بازوهای کهکشان ما که منظومه شمسی ما به یکی از آن‌ها پیوسته است، در زمانی از آن گسیخته و جدا گردد.^۱

این خلاصه و نتیجه مشاهدات و دقت‌های همه جانبه و با وسایل مختلف است که دانشمندان نجومی دنیا در چند سال اخیر درباره ساختمان شکل کهکشان‌ها به آن رسیده‌اند.

این اکتشافات بسیار دور و حیرت انگیز که به وسیله کتاب‌های مختلف و انواع

→ مسائل تازه‌ای درباره ساختمان کهکشان و بازوهای مارپیچ پیش آورده است. اکنون معلوم شده است که هشتاد درصد کهکشان‌ها از انواع مارپیچ‌ها می‌باشند، از روی قراین احتمال می‌دهند که بازوهای مارپیچ پس از تکامل صورت اولی کهکشان، از موادی ساخته شده‌اند که در اثر دوران سریع جرم کهکشان، به خارج پرتاب گردیده و به صورت قطعاتی جدید و پیوسته به جرم اصلی کهکشان درآمده‌اند و ماده و زمینه‌ای برای ساختمان ستارگانی هستند که مانند خوشه‌ای به جرم کهکشان آویخته شده‌اند. منجمین نشان داده‌اند که ستاره‌هایی که در بازوهای مارپیچ هستند داغ و آبی‌رنگ و احاطه شده به گاز ئیدروژن می‌باشند و سوخت آن‌ها به سرعت مصرف می‌شود و عمرشان زودتر به پایان می‌رسد.

خورشید و منظومه شمسی ما در یکی از این بازوها و خوشه‌های کهکشان واقع است که از بیلیون‌ها ستاره تشکیل شده است و این کهکشان خود یکی از خوشه‌های ۱۷ کهکشان است که در شعاع تقریبی هشتصد هزار تا یک میلیون سال نوری قرار گرفته‌اند. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به صفحات ۱۹۷ «پیدایش و مرگ خورشید»، و صفحات ۲۹۶ و ۳۰۳ و ۳۰۷ کتاب «یک، دو، سه بی‌نهایت» تألیف «ژرژ گاموف» و صفحه ۱۸ و ۵۲ و ۶۱ و ۶۳ از «مجموعه علمی جهان» نوشته «هاورد پ. رابر تسن» و «والتر یاد» و «جان اورت» ترجمه آقایان «احمد آرام» و «احمد بیرشگ». (مؤلف)

۱. این مسئله از نظر مطالعات کیهانی معمایی شده است که چگونه با حرکت سریع دورانی کهکشان، این بازوها محفوظ می‌ماند. نظر قابل ملاحظه‌ای که داده‌اند این است که اختلاف حرکات دورانی کهکشان و حرکت درونی بازوها، موجب تبخیر شدن و از میان رفتن آن‌ها می‌شود و سپس به عللی بازوهای دیگر پدید می‌آید. رجوع شود به صفحات ۶۶ و ۶۷ و ۷۱ و ۷۲ «مجموعه علمی جهان». (مؤلف)



عکس‌ها در برابر چشم ما گذارده شده است، راه ذهن را برای فهم و تفسیر این آیه «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» و آیات مانند آن باز می‌نماید.

پیش از دوربین‌های قوی، علمای کیهان‌شناس مادوربین‌هایی از نبوت و وحی به صورت روایات صحیح داریم که راه فهم این گونه آیات را پیش از این روشن نموده است: نمونه‌ای از این گونه روایات بیانی است که در تفسیر این آیه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) رسیده است: «تنشق من المجرة». این بیان مبین این حقیقت است که آسمان ما هر چه هست، متصل به کهکشان «مجرة» است و در مقدمه تحول جهان و آغاز قیامت از آن گسیخته و جدا می‌شود. از ابن عباس در تفسیر آیه ﴿وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ...﴾ چنین رسیده است: «تَشَقَّقُ السَّمَاءُ الدُّنْيَا».^۱

از مجموع این نظریات و مشاهدات علمی و تأیید این دو روایت می‌توان فهمید که آسمان ما، منظومه شمسی ما و کواکب دیگری است که مانند آونگ انگور به هم پیوسته است و یکی از شاخه‌های پیچیده کهکشان ما می‌باشد. چنانکه کهکشان ما یکی از میلیون‌ها کهکشان مارپیچ و شاخه‌ای است که به مرحله‌ای از تکامل رسیده‌اند.^۲

این مجموعه اختری که با سیارات و خورشید ما و دیگر کواکب آن زمین را

۱. این دو روایت صریح است که مقصود از «السماء الدنیا» قسمتی از کهکشان است که به ما نزدیک‌تر است. و با افلاک بطلمیوسی و ارسطویی و کهکشان‌ها و مجموعه کهکشان ما انطباق ندارد. (مؤلف)

۲. مراحل تکامل کهکشان را بعضی از محققین کیهان‌شناس چنین تصور کرده‌اند که از بی‌نظمی به صورت کروی درآمده، آن‌گاه از مراحل صورت‌های مختلف مارپیچی گذشته تا شکل بیضی به خود گرفته است، ولی علت و چگونگی تحول از مارپیچی به بیضی را نیافته‌اند. (رجوع شود به صفحه ۶۳ «مجموعه علمی جهان»). شکل ۵۶ صفحه ۱۹۳ کتاب «پیدایش و مرگ خورشید» که به وسیله «هیل» منجم رصدخانه «مونت ویلسون» تنظیم شده است، مراحل اشکال کهکشان را چنان می‌نماید که از شکل مدور آن‌گاه بیضی آغاز شده تا به اشکال مختلف مارپیچ‌ها رسیده است. (مؤلف)



فراگرفته و آسمان ما را به پاساخته است، زمانی به آخرین مرحله تکامل و عمر خود می‌رسد و از پیکر بزرگ کهکشان جدا می‌شود: «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ».

«وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ»: آسمان تأثیر قدرت و تدبیر پروردگارش را پذیرفت و به آن تن داد. فرمان پروردگارش را شنید. چون فرمان انشقاق از سوی پروردگارش به او رسید خاموش شد و به آن تن داد، و حق و سزاوار همین است که تن دهد و فرمان پذیرد.

این بیانات مفسرین است که ضمناً اشعار به استعاره و تمثیلی در این آیه دارد: آسمان چون شخص سر به فرمانی نمایانده شده است که بی‌درنگ اشاره و فرمان پروردگارش را پذیرا شود.

«ملاصدرا» در «مفاتیح الغیب» گوید: «آسمان در روز خروج، دعوت حق را اجابت نماید و به آن حقیقت وجودی که نزد خداوند دارد تحقق پذیرد».

بیان حکیم عالی قدر ما در معنای این آیه مبتنی بر نظر عمومی او درباره عالم است، از نظر او همه موجودات این جهان نموداری از صورت‌های واقعی و حقیقی هستند که در اقسام طبیعت و ماده رخ نموده است که اصول و حقایق آن صورت‌های ثابتی در عالم برتر و نزد خداوند می‌باشند. بنابراین منشأ و علت غایی انواع حرکات و تکامل‌ها و اطوار صور ظاهر، همان رسیدن و تحقق یافتن به آن صورت‌های ثابت و حقیقی می‌باشد و این کمال مطلوب همه متحرکات و حرکات طبیعی است. «صدرالدین» در کتاب‌های خود برای اثبات این حقایق ثابته ادله و براهین فلسفی و قرآنی بسیاری آورده است، و گوید مقصود از حق که در آیه ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾ و مانند آن آمده، همان حقایق ثابت و برتر آسمان‌ها و زمین است و باء «بالحق» برای بیان منشأ و سبب می‌باشد: آسمان‌ها و زمین را به سبب آن حق آفریده است. بنا بر همین اصل، هر متحرک طبیعی آن‌گاه که به کمال خود

که همان صورت واقعی آن است برسد، صور و اشکال طبیعی و مادی از میان می‌رود و خود به فعلیت می‌رسد و به آن حقیقت تحقق می‌یابد: «وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ».

«اذن»، از مقام بالا و متصرف، اجازه یا رفع مانع برای انجام کاری است که مآذون آماده آن است، و از مرتبه پایین و مورد تصرف، ابراز آمادگی است. بنابراین هر استعدادی که از مستعدی ظاهر می‌شود، در حقیقت آمادگی خود را ابراز می‌دارد و خود را در دسترس تصرف مافوق می‌گذارد. همین که موجود به آخرین صورت و کمال خود می‌رسد و آماده می‌شود که از تنه و شاخه اصلی جدا شود، به قدرت متصرف اذن تصرف می‌دهد و خود را در وضع دیگر و در دسترس پرورش برتر می‌گذارد و به آن می‌پیوندد. از این جهت در سراسر زنجیرهای اصلی و فرعی پدیده‌ها و به صورت‌های گوناگون، اشتقاق (برآمدن) و انشقاق (جدا شدن) و پیوستن مشهود است: هر گونه ترکیب عنصری آن‌گاه که به صورت کاملی درآمد از عناصر اصلی خود جدا می‌شود و به صورت مستقل و در دسترس پرورش دیگر درمی‌آید. بذریه‌ها و میوه درخت‌ها و نطفه و جنین حیوانات، در هر مرحله‌ای تا به صورت کامل و قابل بقا در نیامده است، از موطن و شاخه اصلی خود به طور طبیعی جدا نمی‌شوند. هر یک از این‌ها همین که به صورت کامل رسید، از پوست‌ها و پرده‌های خود بیرون می‌آید و از شاخه داخل خود جدا می‌شود و تحقق می‌یابد. این همان‌گاه است که رسیدن به کمال و قابلیت بقای خود را اعلام می‌دارد. این نظام برآمدن و رسیدن و آمادگی و جدایی که از لوازم حرکت و تحوّل می‌باشد، در محسوسات و مشهودات ما و در همه پدیده‌های مادی با اشکال مختلف چون قوانین ثابت، نمایان است، از این جهت در آنچه بیرون از دید ما می‌باشد نیز باید این قانون جاری باشد: در واقع این کهکشان‌های عظیم مانند شاخه‌هایی از درخت تنومند خلقت است که ریشه‌های آن در اعماق عناصر طبیعت جای دارد و تنه و



شاخه‌های آن در اطراف فضا برآمده است و محصول و میوه آن‌ها ستاره‌ها و منظومه‌ها و آنچه دربر دارند و می‌پرورانند، می‌باشد و چون دورهٔ پرورش هر یک یا هر مجموعه‌ای از آن‌ها کامل گشت و آماده شد، و تحقق یافت، از شاخهٔ اصلی جدا می‌شود: «وَ أَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ».

بنابراین نظام و قانون طبیعی، گسیختن (انفطار) آسمان‌ها و منظومه‌ها و جدا شدن (انشقاق) هر یک از پیکره‌های اصلی عالم خود، نتیجهٔ تکامل صورت‌های مادی و رسیدن به غایات است. به این ترتیب که قوه که اصل جهان است تبدیل به ماده می‌شود و از ترکیبات مادی صورت‌ها پدید می‌آید و در مسیر تکامل پیش می‌رود و چون به غایات خود رسیدند، صورت‌های تحقق یافته که از دید و اندیشه و عالم ما بیرون است، مانند میوه و جنین، از اصل خود جدا می‌گردند و از قشرها بیرون می‌آیند و به قدرت ربوبی برتری پیوسته می‌شوند.

از این دید نهایی و نظر عالی قرآنی، انفطار و انشقاق آسمان، مانند همهٔ موجودات مادی، نتیجهٔ تکامل و در مسیر آن است، و تحولات عنصری و داخلی هر موجودی از آثار تحولات ذاتی آن می‌باشد.^۱

کتابخانهٔ آنلاین «طائفانی و زمانه‌ها»

۱. میدان دید علمای طبیعی همان ظواهر فیزیکی و فعل و انفعال‌ها و تحولات عنصری است. از نظر این‌ها تکوین و ولادت و کمال و مرگ، در موجودات طبیعی و در زندگان معلول تغییرات عنصری و سلول‌های حیاتی است. و چون توجهی به تحولات ذاتی و غایات ندارند، علت این تغییرات بر آن‌ها پوشیده است. ولی در نظر متفکرین دوران‌دیش، فهم غایات و علل ذاتی حرکات اهمیت به‌سزایی دارد. زیرا فهم علل غایی حرکات را، کلیدی برای درک علت فاعلی و گشودن مسائل پیچیدهٔ تکامل و مسیر نهایی موجودات می‌شناسند. بنا بر اصل علل غایی، هر گونه حرکت متحرک، چگونگی بروز قوه و استعداد آن است و همین که استعداد آن به فعلیت رسید و صورت نهایی آن تحقق یافت، در آن جهت متوقف می‌شود، سپس آن صورت تحقق یافته مایه و استعدادی می‌شود برای غایات و صورت‌های برتر، چنان‌که انواع حرکات درونی و بیرونی گیاه برای رساندن میوه و بذر است، و چون میوه و بذر کامل شد، از اصل خود جدا شده و در میدان وسیع‌تر مایه‌ای برای حفظ نوع خود و غذا برای صور حیوانی می‌گردد.



با توجه به این بیان، معنای «اذنت» ابراز و اعلام کمال و آمادگی آسمان در آخرین طور تکامل خود، برای تصرف رب مضاف است، و از باب تشبیه و تمثیل نیست. مقصود از رب مضاف «لربّها» نیز صفت لفظی نیست، بلکه صفت حقیقی پرورش دهنده خاصی از جانب پروردگار مطلق می باشد که در باطن هر موجودی ظهور نموده و به صورتی، قوا و استعدادهای آن را پرورش می دهد و بر می انگیزد و تحقق می بخشد: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى...﴾^۱.

این آیه «وَأَذْنَتْ...» که با واو، عطف به «انْشَقَّتْ» شده است، دلالت بر این دارد که انشقاق و اذن و تحقق، در یک زمان و با هم یا پیوسته به هم واقع می شود، می شود که واو حالیه و به تقدیر ضمیر باشد: و حال آنکه آسمان به پروردگارش اذن داده و تحقق یافته است.

→ این زنجیره حرکات و غایات پیوسته پیش می رود تا به صورت نهایی که تجرد از استعداد و تحقق به فعلیت و فعالیت برتر از طبیعت و ماده است بر می آید.

اندیشمندان بزرگ این تسلسل حرکات و غایات را اصل و نظام جاری در سراسر جهان می دانند. آنچه برای سابقین انطباقش بر این نظام مشکل و ناجور می نمود، اجرام فلکی و سماوی بود، زیرا آن ها این اجرام را فعلیت محض و برتر از ترکیب عنصری و قوه و استعداد می دانستند و این نظر با اصل اساسی و کلی آن ها که: حرکات جز برای بروز استعداد و رسیدن و تحقق به فعلیت و کمال ممکن نیست، سازگار نبود. از این جهت برای یافتن علل غایی حرکات فلکی، دچار آن چنان توجیهات و اختلافاتی شدند که در مسائل عقلی و طبیعی این گونه اختلاف نظر از آن ها کمتر دیده می شود. مرحوم «صدرالدین شیرازی» آخرین راه حلی که دریافته و به آن بسیار بالیده است، این است که حرکات اجرام سماوی برای تشبیه به عقول مجرد است و این تشبیه چون تدریجی است، هیچ گاه متوقف نمی شود. این بحث را در کتاب «اسفار» و «مفاتیح الغیب» به تفصیل بیان نموده است. بنابراین غایات و حرکات و ساختمان اجرام فلکی را یکسره از عالم طبیعت و ماده جدا کرده اند و حساب خاصی برای آن ها باز نموده اند.

ولی آیات قرآن حکیم در هر موردی که از آسمان ها و زمین نام برده با صراحت و اشاره آن ها را در سلسله یک نظام و محکوم یک قانون و متضمن یک نوع حرکات و تحولات و غایات، اعلام نموده است. (مؤلف).

۱. تسبیح گوی نام پروردگار علایت را که آفرید پس به سامان و همسانی پرداخت... (اعلی (۸۷)، ۱ و ۲).



«وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ»: گسترده و کشیده شدن «امتداد» زمین که به فعل مجهول «مُدَّت» در این آیه آمده است و راجع به پایان عمر زمین می باشد، غیر از چگونگی کشیده شدن زمین در آغاز تکوین آن است که قرآن در آیات دیگر از آن خبر داده است: ﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ...﴾: «او است آن خداوندی که زمین را گسترده و در آن لنگرهایی قرار داد» (رعد / ۳). ﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَالْأَقْيُنَا فِيهَا رَوَاسِيَ...﴾: «زمین را گسترديم و افكنديم در آن لنگرهایی» (حجر / ۱۹) این گسترش آغازی زمین چون اثر تصرف خاص و قاهری ست که زمین به هم فشرده و ناهموار را، هموار کرد و به هر سویش گستراند و برخلاف طبیعت و ساختمان اولی زمین بوده است، خداوند به خود نسبت داده و آن را از نعمت ها و منت های خود بر خلق شمرده است. در این آیه «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ» که خبر از مسیر نهایی و طبیعی زمین و برگشت ظاهر زمین به وضع اولی و پیش از تکوین آن می باشد، گسترش و دگرگونی زمین مانند آیات قبل، به خود زمین نسبت داده شده است.

در سوره «نبا» وضع نهایی و دگرگونی زمین به صورت به راه افتاده و سراب نما گشتن کوه ها نمایانده شده است: ﴿وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾ در سوره «نازعات»، از رجفه (زلزله و انفجار شدید) چیزی که طبیعت رجفه ای دارد (زمین) خبر داده شده است: ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ﴾. و همچنین سوره «عبس»: ﴿فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى﴾. در سوره «تکویر» و «انفطار» از برافروخته گشتن و به هم آمیخته شدن و انفجار دریاها خبر داده است: ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ، وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ﴾.

این ها آیاتی است که در این تفسیر مورد بحث واقع شده است. دیگر آیاتی که از وضع نهایی زمین خبر داده بیشتر از کوه ها نام برده است که پایه ساختمان زمین هستند و آن ها را در این حادثه بزرگ به صورت های گوناگون به نظر آورده است: در

سوره «معارج» و «قارعه» کوه‌ها را مانند پشم، پشم رنگین، پشم‌زده و از هم باز شده می‌نمایاند:

﴿وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ، يَوْمَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾. در سوره «واقع» از باز شدن و پراکنده شدن کوه‌ها خبر داده است: ﴿وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا﴾ آیه ۵. آیه ۱۴ سوره «مزمّل» کوه‌ها را چون تل شن روان یا فلز یا روغن ذوب شده به نظر می‌آورد: ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا﴾. آیه ۱۰ سوره «المرسلات» از ریشه کن شدن کوه‌ها آگاهی می‌دهد: ﴿وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ﴾. آیه ۱۴ سوره «الحاقه» زمانی را به نظر می‌آورد که زمین و کوه هر دو از جای خود برداشته می‌شوند و یکباره به هم کوبیده می‌گردند: ﴿وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً﴾.

هر یک از این آیات، حادثه‌نهایی و دگرگون شدن زمین و کوه‌ها را به صورت خاصی می‌نمایاند و رویی از آن را نشان می‌دهد. از همه این آیات که اوضاع و احوال مختلف زمین و کوه‌ها در آن هنگام و در مراحل مختلف نمایانده شده است، معلوم می‌شود که مقصود از گسترش و امتداد نهایی زمین: ﴿وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ﴾. امتداد سطح ظاهر زمین نیست، بلکه با انفجار کوه‌ها و دریاها و به هم ریختن وضع فعلی آن‌ها، ماده و عناصر زمین به صورت دیگر درمی‌آید و از هم باز و گسترده و مبدل می‌گردد: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ...﴾ (ابراهیم (۱۴)، ۴۸). از فعل «مدّت» که امتداد زمین به خود آن نسبت داده شده است نه به فاعل خارج، چنین برمی‌آید که زمین به عامل طبیعی منبسط می‌گردد. بنابراین، چون علل تراکم و فشردگی زمین که خارج از طبیعت عنصری آن است، از میان برداشته شد، عناصر



زمین به صورت اصلی برمی گردد و ممتد می شود^۱ که فعل «مَدَّت» به معنای کشیده و مجذوب شدن به سویی باشد: «مَدَّت إِلَيْهِ، اِي جَذَبَتْ». بنابراین با انشقاق آسمان، زمین از مدار و وضع ثابت خود بیرون می رود و به سویی جذب می شود و آن سو جز جرم بزرگ و منفجر شده خورشید نباید باشد. آیه ۹ «الْقِيَامَةِ»: ﴿وَجُمَعَ الشَّمْسُ

۱. آخرین فرضیه محققین درباره تشکیل سیارات این است که از مواد و گازهایی پدید آمده اند که در آغاز مانند لافافه بسیار وسیعی در پیرامون خورشید بوده است، ذرات و اجزای این لافافه در اثر حرکت شدید و تصادمات، به تدریج با هم پیوسته و متراکم گردیده است و پس از زمانی طولانی صورت زمین و دیگر سیارات از آن برآمده است. این فرضیه را فیزیک دان آلمانی «واتیس زیگر» در سال ۱۹۴۳ در زمینه مطالعات دانشمندان فیزیکی سیارات، ابراز داشت، با پیش آمدن این فرضیه تا حدی مشکلات فرضیه حلقه ای «کانت و لاپلاس» و تصادفی «بوفن» رفع گردید. صفحه ۳۲۰ تا ۳۳۰ یک، دو، سه، بی نهایت».

چگونه این ذرات به تدریج متراکم و بزرگ شده و در مدار مخصوص به گردش درآمده است؟ چگونه پس از آن عناصر کنونی زمین پدید آمده است؟ چگونه سیارات در فواصل معین و منظم با یکدیگر قرار گرفته اند؟ همچنین برای بسیاری از مسائل پیچیده دیگر که مهمتر از همه مسئله حیات است، جواب روشن و راه حل طبیعی نیافته اند. بنابراین که ماده اصلی خورشید و سیارات از عناصر منبسط و گازی تشکیل شده باشد، همین که جرم خورشید به علتی منفجر و مبدل گردید، سیارات تابع آن نیز در پی تشعشع خورشید و از میان رفتن توازن جذب و دفع میان آن ها، امتداد می یابند و به صورت اولی خود برمی گردند. از این نظر، نباید انفجار و تغییر نهایی وضع زمین را مسبب از انفجار مواد گداخته درون زمین دانست، گرچه اکنون قشر سرد زمین نسبت به دریای مذاب درونی آن چون پوست نازکی در حدود پنجاه کیلومتر است که تقریباً یک صدم فاصله با مرکز زمین می باشد، ولی این را مسلم می دانند که ماده مذاب درونی زمین با گذشت زمان کاهش می یابد و بر قشر سرد آن افزوده می شود.

می توان چنین فرض نمود که با انشقاق آسمان و انفجار و تشعشع شدید خورشید که ناگهان رخ می نماید و توازن زمین را از میان می برد، مواد داخلی و فشرده زمین از هر سو بازمی گردد و روی زمین را فرا می گیرد، سپس یکسره صورت زمین و عناصر آن دیگرگون و باز می شود. مجموع آیاتی که وضع نهایی زمین را می نمایند، و همچنین آیات «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ، وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ» مؤید چنین فرضی می باشد.

زمین است که در سورة «زلزال» به انتقال تعبیر شده است: ﴿وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾. می شود مقصود از القاء و اخراج، واقع شدن در دسترس و بهره برداری انسان باشد، بنابراین چون به تدریج و پیش از امتداد ناگهانی زمین پیش می آید، واو استینافیه یا حالیه و آیه بیان حال و وضع پیشین زمین می باشد. اگر مقصود آخرین اجزایی باشد که از زمین بیرون افکنده شود، عطف این آیه به آیه سابق مناسب می باشد. (مؤلف)

وَالْقَمَرُ ﴿۱﴾ و همچنین مضمون آیه ۶۷ «زمر»: ﴿...وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ...﴾^۱ مؤید این احتمال است. این معنا که زمین به سوی
چیز دیگر کشیده شود منافات با معنای انبساط آن ندارد: می شود که همان هنگام که
مجموعه زمین به سویی کشیده می شود، جرم آن نیز منبسط و ممتد گردد.

«وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ»: واو استینافی یا عاطفه یا حالیه است. «القاء»، چیزی
را به دور و به سوی دیگری افکندن است. «ما»، دلالت بر ابهام و تعمیم مظروفی
دارد که غیر از نوع ظرف زمین می باشد، آن مظروف گویا عناصر و ترکیبات سنگین
وزن یا سنگین قیمت درون می شود که مقصود از «ما» «ما فیها...» همگی اجزا و قوا
و استعدادهایی باشد که با القاء و ابراز آن، مانند همه موجودات متحول و زنده، عمر
زمین به پایان می رسد و پیکر و بدنه تهی شده اش متلاشی و ممتد می گردد.
«تخلَّتْ»، از باب تفعّل، دلالت بر پذیرش، تکلف، تکرار، کوشش و مجانبه فعل
دارد: زمین پذیرای تهی شدن شد، با کوشش یا پی در پی خود را تهی کرد، خود را
برکنار داشت و جای تهی نمود، همه این معانی با وضع و ساختمان زمین موافق و
متناسب است. زمین که توده ای از مواد مستعد برآمده است و پیوسته در معرض تأثیر
عوامل و قوای طبیعت و ترکیبات مختلف می باشد، از تأثیرات و ترکیبات متنوع در
آن، صور و انواعی حاصل می شود که در داخل و آمیخته با عناصر و مواد اصلی
زمین است و اندک اندک از آن جدا و متمایز می گردند و همه صور و انواع حاصله از
زمین در طریق انسان و به سود او درمی آیند، تا آنجا ترکیبات و تصویرات پیش
می رود که نیرو و قدرت تحرّک و ترکیب مواد و عناصر اصلی زمین تمام می شود و
در پایان قشری بی جان از آن به جای می ماند، آن چنانکه میوه در آغاز تکوین و

۱. و زمین همگی در روز قیامت در مشت اوست و آسمان ها پیچیده اند در دست راست او. (زمر ۶۷، ۳۹).



رشدش، پیوسته به شاخه است، و از سراسر اعضای گیاه که اتصال به منابع طبیعت دارد به آن کمک می‌رسد. چون به کمال محدودش رسید و مغز از پوست مشخص شد و میوه از شاخه جدا گردید، برای مرحله دیگر و تکامل نوعی، آنچه در بردارد بیرون می‌افکند و پوست از مغز تخلیه می‌شود. اگر معنای «تخلّت» جای تهی نمودن و برکنار شدن باشد - مانند تخلّت عن المكان - مقصود این است که زمین از مدار مستقرّ، یا دایره هستی یکسره برکنار و خارج می‌شود. این معنا با آن معنای مدت، که به یک سو کشیده شدن باشد، تناسب بیشتری دارد: آن‌گاه که زمین به یک سو کشیده شود و آنچه در بردارد بیرون افکند و یکسره جای خود را خالی گرداند و از آن برکنار شود.

«وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ»: ظاهر آیه این است که اذن و تحقّق یافتن زمین، مانند امتداد و القاء و تخلّی آن، از اوضاع و احوال نهایی زمین می‌باشد. می‌شود که واو حالیه و فعل «اذنت و حقت» خبر از گذشته باشد: زمین برای گسترش یافتن، یا القاء و تخلّی، یا جملگی آن‌ها، به پروردگارش اذن داد. چنانکه به تفصیل بیان شد، ظاهر معنای اذن در اینجا، ابراز آمادگی برای تصرف پروردگار است که مرحله‌ای از اطوار زمین می‌باشد، و «حُقَّتْ»، بیان تحقّق نهایی آن است. این تحقّق آن‌گاه صورت گیرد که سراسر قوه و استعداد ماده اصلی زمین به فعلیت رسد. می‌شود که مقصود از اذن و تحقّق، رسیدن آنچه القا و تخلّی شده به صورت نهایی و کامل باشد: زمین آنچه را در بردارد و در خود می‌پرورانده است القاء نماید و از آن تهی شود و به پروردگارش اذن تصرف در آن‌ها دهد و آنچه القا و تخلیه شده محقق شود.

آنچه در نهایت کار زمین به تصرف مستقیم پروردگار درمی‌آید و از عناصر زمین یکسره جدا می‌شود و ملقّی و ثابت و محقّق می‌گردد، جز نفس یا عقل مستقل و مجرد نباید باشد، زیرا قوا و استعدادهای عناصر زمین که به سوی عالی‌ترین مراتب



حیات پیش می‌رود، باید به این گونه صورت نهایی و مجرد و مستقل از ماده منتهی گردد. آن صورت نهایی هر چه باشد، حق و ثابت و بیرون از تأثیر جهان ماده و حرکات است. جهان باید به سوی چنین فرجامی پیش برود، زیرا اگر چنین غایت و فرجامی در پیش نباشد، این جهان با نظم و قانونی که حاکم بر آن است، باید بیهوده و باطل باشد: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾ (ص ۲۷/۳۸)، ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا...﴾ (آل عمران ۱۹۱/۳).

این آیه «وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ» که درباره آسمان و زمین هر دو آمده، مانند آیات دیگری که راجع به آسمان و زمین است، دلالت بر این حقیقت دارد که یک نوع قوانین و اصول در آسمان و زمین و سراسر عالم حاکم و جاری است، بنابراین آیه: «وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ» که فقط درباره زمین آمده است، گویا از این جهت است که وطن و محل پرورش ما می‌باشد و به اوضاع و مسیر نهایی آن توجه خاصی داریم و اطوار و تکامل خلقت آن برای ما مشهود و قابل فهم است.^۱

۱. وحدت اصول عمومی و جاری در آسمان و زمین، به زبان خاصی در احادیث معصومین بیان شده است، از حضرت صادق (علیه السلام) چنین رسیده است: «چیزی در زمین و آسمان نمی‌باشد مگر به این هفت اصل گزیده (خصال) شده‌اند: به «مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و کتاب و اجل». روایت دیگر به این مضمون از موسی بن جعفر (علیه السلام) است که در ترتیب بیان این هفت اصل با این روایت اختلاف دارد و اذن در آخر آن آمده است. رجوع شود به شرح اصول کافی، علامه محقق مرحوم ملاصدرا، باب ۲۴ از کتاب توحید «فی انه لا یكون شیء فی السماء و الارض الا لسبعة» حدیث ۳۷۸. چهار اصل اول «مشیت و اراده و قدر و قضا» چنان که این تعبیّرات دلالت دارد، راجع به مبادی اولیه خلقت عالم است، و سه اصل آخر «اذن و کتاب و اجل» راجع به غایات می‌باشد.

هر چه تحقیقات علمی طبیعی درباره ساختمان مادی و فیزیکی و روابط عمومی عالم پیش می‌رود، وحدت اصول و هماهنگی نظام جاری در جهان و یک نواخت بودن ساختمان ریز و درشت آن بیشتر مشهود می‌گردد و احتمال تصادف در پدید آمدن موجودات از اذهان پیشرو (نه ذهن‌های جامد) زائل و فراموش می‌شود، چنان که فرضیه «واتیس زیگر» که به آن اشاره شد، فرضیه تصادفی گذشتگان را درباره تکوین سیارات ابطال



«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»: این ندا تنبّهی برای بیداری و هشیاری انسان و توجّه به منتهای مسیریست که در کوشش و کشتش خود در پیش دارد و متضمن جواب شرط «إذا السماء... و إذا الارض...» می باشد: آن گاه که آسمان شکافته و جدا شد... و آن گاه که زمین کشیده گردید انسان با کوششی که در پیش دارد یا پس از آن به ملاقات رب خود می رسد. یا به قرینه این خبر خطابی «انک کادح...» جواب شرط فعل مقدر است، مانند علمت، که در سوره تکویر و انفطار برای جواب شرط آمده است: آن گاه انسان خواهد دانست که به سوی ملاقات ریش رهسپار بوده است. هم آن گاه است که انسان خود هشیار و بیدار شده و متوجّه می شود به اینکه زمین و زندگی و کوشش در آن گذرگاه و پلی بوده است که چون کاروانیان از آن گذشتند، گذرگاه ویران و پل کشیده شد «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ» و انسان با اعمال و نیات خود به سوی رستاخیز و پیشگاه پروردگارش روی آورد.

کدح (و کَدّ) کوشش مستمر و مؤثر و به کار بردن همه قوای ذهنی و بدنی برای رسیدن به مطلوب یا گریز از منفور است. چون منشأ و انگیزه ها و مطلوب های انسانی محدود به احتیاجات بدنی و غرایز حیوانی نیست، هیچ گاه از رنج و کوشش باز نمی ایستد. کدح انسان از حوایج بدنی و غرایز حیوانی و عوامل میراثی شروع می شود، پس از آن ادراکات فطری و ذهنی همواره بیدار می گردد و برای تحدید و هدایت غرایزه کوشش و رنج درمی آید، سپس عقل اکتسابی برای دریافت و

→ نمود. بنابراین فرضیه، سیارات منظومه شمسی ما که جزء ناچیزی از جهان بزرگ است، بر طبق اصول ثابت و منظمی پدید آمده اند، و به مقتضای همین اصول و بر طبق آن، باید میلیون ها ثوابت (خورشیدهای) دیگر که در کهکشان ما و دیگر کهکشان ها به دوره کمال رسیده اند، دارای زمین و سیاراتی مانند سیارات منظومه ما باشند و نباید پیدایش سیارات در منظومه ما یک واقعه تصادفی و استثنایی باشد. و همچنین ظهور حیات در زمین نیز نباید معلول تصادف و مخصوص این سیاره بسیار کوچک باشد. رجوع شود به صفحه ۳۳۰ از کتاب: «یک، دو، سه، بی نهایت». (مؤلف)



رسیدن به هدف‌های برتر به کار می‌افتد. از این کوشش‌ها و تضادهای درونی، دریافت‌هایی حاصل و اعمالی ناشی می‌شود، هر دریافتی راهی باز می‌کند و هر عمل مستمری روش و خویی را تحکیم می‌نماید و همه آن‌ها پیوسته قوا و استعدادها را به فعلیت می‌رسانند و بارز می‌نمایند. این بروز استعدادها و دریافت فعلیت‌ها خود مرتبه و نوعی از ملاقات (رسیدن و دریافت) رب مضاف «ربک» می‌باشد که هر کس در هر طریقی باشد به آن نایل می‌گردد و به دریافت آن می‌رسد. به تعبیر دیگر، قوا و استعدادها و غرایز و فطرت مظاهری از صفت رب مضاف و پرورش دهنده خاص است که در اعماق وجود هر انسانی جای گرفته و در هم پیچیده و مکمون است، محرکات و انگیزه‌های گوناگون منشأ کوشش و عمل مستمر می‌گردد و کوشش و عمل پیوسته آن‌ها را بارز و باز می‌نماید و به فعلیت و مرتبه دریافت می‌رساند. اگر کشش غرایز و آرزوهای ناشئه این موجود کادح (انسان) را متوقف یا منحرف نگرداند و خود را در مسیر شعاع‌های مستقیم ربوبی پیش برد، می‌تواند به سر رشته رب مضاف که معاهد و کانون‌هایی از تابش انوار رب مطلق است برآید.^۱ از این نظر، در هر مرتبه‌ای از کمال و پرورش، شعاع ربوبی برای

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. این، همان وطن یا حریم و ساحت وطن اصلی انسان است که از غم دور افتادگی از آن این همه شور و نوا به راه انداخته است:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
(مثنوی مولانا، دفتر اول، بیت ۴)
این کانون‌ها و معاهد نور ربوبی گویا همان کنگره عرش رب مطلق است که پیوسته سفیر امواج نور آن چون سفیر به گوش هوش انسان می‌رسد:

تو را ز کنگره عرش می‌زنند سفیر ندانمت که در این خاک‌دان چه افتاده است

حافظ

ضمیر و ذات جويا و کوشای انسان در درون خاک چون کبوتر دور افتاده از وطن است که خود را غریب و

←



انسان قابل خطاب «آنک، ریک» رخ می‌نمایاند و دریافت «ملاقات» می‌شود. ظاهر جمله‌های اسمیه «انک کادح... فملاقیه» که متلبس به زمان نیست همین است. شاید هم مخاطب در واقع نوع انسان باشد، ولی خطاب «آنک کادح...» راجع به شأن انسان و متوجه مصداق گزیده آن که انسان متعالی است باشد: ای انسان تو بسی کوشایی و شأن تو کشش به سوی پروردگارت می‌باشد، و تو انسان متعالی و پیشرو ملاقات‌کننده پروردگار خود هستی. این‌گونه وحدت مصداق و نوع از این جهت است که انسان گزیده، صورت عالی و تحقق یافته نوع انسان می‌باشد و نسبت آن به نوع خود چون نسبت فصل به جنس است. در واقع نوع انسان یک واحد حیاتی مشخص و ممتاز از جنس حیوان است که انسان عالی صورت تحقق یافته نوع، و نسبت به آن مانند رأس مخروط نسبت به قاعده آن است. پس چون هدف و چشم انداز و کوشش این انسان عالی به تناسب مقام برتری که دارد رسیدن به کمال ربوبیت و تلاقی با رب است، در واقع نوع انسان کوشای به سوی این مقصد می‌باشد.^۱ از این رو خطاب به نوع «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ...». در حقیقت و مستقیم خطاب

→ برای جهان دیگر می‌نگرد و دلش به یاد آن موطن عزت می‌تپد و به خیال آن بال می‌زند:

هَبَطْتُ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ وَزَقَاءُ ذَاتِ تَعَزُّزٍ وَكَمَعٍ

«ابن سینا» (مؤلف)

۱. درخواست و آرزوی لقاء و قرب پروردگار، در دعاها و مناجات‌های اولیای حق و گزیدگان، بسیار آمده است: «و هب لی الجَدَّ فی خشیتک و الدوام فی الاتصال بخدمتک حتی اسرح الیک فی میادین السابقین و اسرع الیک فی المبادرین و اشتاق الی قریبک فی المشتاقین». (از دعای کمیل)، «یا من هو غایه مراد المریدین، یا من هو منتهی طلب الطالبین». (از دعای جوشن کبیر)، «الهی... و ان امانتی الغفله عن الاستعداد للقائک... الاهی فاسلک بنا سبل الوصول الیک و سیرنا فی اقرب الطرق للوفود علیک. قَرَبَ عَلَینَا الْبَعِیدَ وَ سَهَّلَ عَلَینَا الْیَسِیرَ الشَّدِیدَ... فانت لا غیرک مرادی و لک لا لسواک سهری و لقائک قره عینی و وصلک منی نفسی». «از مناجات ۵ و ۸ خمس عشر»، «الهی و الحقنی بنور عزک الأبهج». «از مناجات ماه شعبان».

حکمای بزرگ در تحقیق علل و مبادی و غایات خلقت به این نتیجه رسیده‌اند که انسان غایت حرکات است و

←



به اشخاص برتر، و به تبع و غیر مستقیم خطاب به دیگرانی است که استعداد قرب به مقام آن‌ها را دارند و در این طریق آگاهانه یا ناآگاه کوشا «کادح» هستند. با توجه به آنچه بیان شد، جهتی برای صرف آیه از معنای ظاهر و تقدیری مانند جزاء یا حکم «ملاقی جزاء ربک، حکم ربک» نیست. اصلاً توجیه این‌گونه آیات و صرف آن‌ها از ظاهر، از جهت تصوّر دخالت جسم و تن در ملاقات است، با آنکه ملاقات که درک و دریافت دو جانبه است، راجع به جسم نیست، چه بسا که دو تن به جسم با هم نزدیک شوند و هیچ‌گونه با هم تلاقی نداشته باشند. در حقیقت هر چه دریافت بیشتر

→ غایت وجود انسان رسیدن به وجود و کمال و جمال مطلق می‌باشد. محققین برجسته و صاحب نظر علوم طبیعی و ریاضی نیز رسیدن به حقیقت مطلق را ورای قوانین طبیعی و بالاترین هدف جستجوهای علمی می‌شناسند.

پوانکاره که از نوایع علمی و صاحب نظریات مشهور است می‌گوید: «جستجوی حقیقت بایستی غایت فعالیت ما باشد و این یگانه هدفی است که شایسته تلاش بشری تواند بود. مسلماً باید قبل از هر چیز بکوشیم که رنج‌های بشری را تسکین و تخفیف دهیم، ولی برای چه؟ رنج نبردن آرمانی منفی است که وصول به آن در صورت انهدام و نابودی جهان مطمئن تر است. اگر بخواهیم هر چه بیشتر انسان را از غم‌های مادیش رها سازیم، بدان منظور است که بتواند آزادی باز یافته را در تحقیق و تماشای حقیقت به کار برد...». و نیز گوید: «... من وقتی در اینجا سخن از حقیقت می‌گویم مسلماً در مرحله اول قصدم حقیقت علمی است، ولی حقیقت اخلاقی نیز مورد نظر است، همان حقیقتی که آنچه به نام عدالت نامیده می‌شود جز یک جنبه آن نیست. به نظر می‌رسد که من از کلمات سوء استفاده کرده دو چیزی را که هیچ وجه مشترک ندارند تحت یک عنوان می‌خوانم. چه، حقیقت علمی را که اثبات شدنی است، به هیچ روی نتواند به حقیقت اخلاقی که احساس شدنی است، نزدیک دانست ولی من نمی‌توانم آن‌ها را از هم جدا کنم و آنان که یکی را دوست می‌دارند، نمی‌توانند دیگری را دوست نداشته باشند. برای یافتن هر دو باید بکوشیم تا روح خود را از هواها و شهوات و گمان و قضاوت قبلی رها سازیم، بایستی به صداقت و اخلاص مطلق نایل گردیم. این دو شکل حقیقت همین که کشف و مشاهده گردید برای ما یک نوع لذت به بار می‌آورند. همین که این یا آن را مشاهده کنیم، درخشندگی همانندی پرتو می‌افکند که ناچار باید آن را دید، یا دیده بر هم نهاد. هر دو هم ما را جذب می‌کند و هم به سرعت از ما می‌گریزند، هرگز ثابت و ساکن نیستند. چون تصور رود که وصولشان دست داده به زودی در می‌یابیم هنوز راهی برای وصول در پیش است و آن کسی که آن‌ها را جستجو می‌کند هرگز روی آسایش نبیند». (نقل قسمت‌هایی از کتاب ارزش علم، ترجمه مهندس «عزت الله سبحانی»). (مؤلف)



و روشن تر باشد، ملاقات کامل تر می باشد، از این جهت چون ادراکات جزئی در حدود سطوح و الوان و حرکات است، انسان دریافت واقعی از آن ها ندارد. آن گاه انسان می تواند حقایق اشیاء را (اگر خود حقیقتی داشته باشند) دریابد که ذهنش از ملابسات و جزئیات برتر آید، هر چه از جزئی به کلی و از نسبی به مطلق نزدیک تر شود، حقایق و ربویات آشکارتر رخ می نماید. این همان مسیریست که انسان کادح می پیماید، همین انسان ریزی که در این جهان بزرگ جسمش به حساب نمی آید و خود حساب دورترین کهکشان های عظیم را در مسافت میلیون ها سال نوری بررسی می نماید و ذهنش سریع تر از نور در اطراف و اعماق عالم سیر می نماید و از حدود محیط زمان و مکان در می گذرد و با آنکه تنش در میان سیاره ناچیزی پنهان است، روحش برای درک حقایق مطلق و دریافت ربویتی آن ها کوشا «کادح» می باشد.

بروز این ذهن جوّال و سبکتاز و روح مجرّد و نافذ در عالم، از میان لفافه ها و پوست های طبیعت و قوای بدن باید غایت و مقصد نهایی وجود باشد، آن چنانکه بروز مبدأ حیاتی میوه «نوکچه» و حرکت آن به سوی رشد و تکثیر، مقصد نهایی گیاه و اعضای آن می باشد: درخت با همه اعضا و قوای فعال و گوناگونش، به برآوردن میوه می رسد و میوه با پوست ها و لفافه هایش برای پرورش دانه است و دانه پرورنده منشأ و مبدئیست که در آن نهان می باشد. آن گاه که میوه به منتهای کمال خود رسید و تحقق یافت، از شاخه و تنه درخت جدا می گردد و تسلیم قوای طبیعت می شود و اذن تصرف می دهد، و آن گاه که میوه در محیط مساعد قرار گرفت و آن مبدأ حیاتی از درون دانه و پوست ها حرکت کرد، لفافه های میوه باز و منبسط و محقق می شود و تسلیم تصرفات قوای طبیعت می گردد و اذن می دهد و آن مبدأ مرموز و نهان حیاتی به سوی کمال ربوبی و پرورش و تکثیر نوع کوشا (کادح) می شود.



این مثل کوچک و مشهودی است از جهان بزرگ غیر مشهود و اطوار نهایی آن، این جهان محیط و وسیع (آسمان) مانند درختی است که حرکات و تکامل آن به انشقاق جزء و قسمتی از آن منتهی می شود و این جدایی مانند جدا شدن میوه از درخت است. «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ». این انشقاق آن گاه است که تحقق یافته و اذن داده و تسلیم تصرف پروردگارش گردیده است: «وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ» و زمین مانند میوه ای است که قشر آن با تکوین و حرکت منشأ حیاتیش، امتداد می یابد و قوای خود را در طریق رشد و پرورش آن القاء و تخلیه می نماید: «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ» و این نیز آن گاه است که تحقق یافته و اذن تصرف داده است: «وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ». آنچه از میان این لفافه و قوا و حرکات سر برآورده و برای دریافت ربوبیت می کوشد ذهن جويا و کوشای انسان است.^۱

با توجه به این تمثیل، ادوار جهان بزرگ از نظر قرآن، مانند یک گیاه ریز و درخت مشهود است که آخر کار آن به انشقاق و اذن و تحقق و امتداد و القاء و تخلیه، و کدح به سوی دریافت ربوبیت منتهی می شود. بنابراین، ایمان به لقاء (دریافت) ربّه هر معنا که باشد و یقین به آن، با ارزش ترین و واپسین محصول وجود انسانی است که خود محصول خلق و برافراشته شدن و تدبیر این جهان می باشد: ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾. (آیه ۲ رعد)،

۱. خاک آدم چون که شد چالاک حق
السماء انشقت آخر از چه بود
خاک از دُردی نشیند زیر آب
آن لطافت پس بدان کز آب نیست

بیش خاکش سر نهند املاک حق
از یکی چشمی که خاکی برگشتود
خاک بین کز عرش بگذشت از شتاب
جز عطای مبدع وهاب نیست

(مؤلف)، (مثنوی مولانا، دفتر دوم، بیت ۲۶۱۴)



﴿أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ﴾^۱

و نیز قرآن، علم یا گمان به ملاقات رب را موجب خشوع و صبر و عبادت شناسانده و به آن امر و دعوت نموده است: ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ... وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ﴾. (آیه ۴۶ و ۲۲۲ بقره). و اعلام می نماید که انزال کتاب برای ایمان به ملاقات رب است. و کوشش در عمل شایسته، ترتب به آن است. ﴿ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ﴾ (آیه ۱۵۴، انعام). ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا...﴾ (از آیه ۱۱۰ کهف)^۲ و کفر به ملاقات رب و تکذیب آن را منشأ زیان، یأس از رحمت، انکار حق، سرکشی، سقوط در عذاب رانده شدن به سوی آن اعلام نموده است: ﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ﴾ (آیه ۳۱ انعام و ۴۵ یونس). ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَكْسِبُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (آیه ۲۳ عنکبوت) ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزَلِ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَاعْتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا﴾ (آیه ۲۱ فرقان). ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا... أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ... فَندَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ

۱. خداوند همان است که آسمان ها را به پا داشت بدون ستونی که آن را ببینید، سپس بر عرش برآمد و رام گرداند آفتاب و ماه را، هر یک برای فرجامی نامبرده (معین) روان می باشند. تدبیر می نماید کار را، تفصیل می دهد آیات را شاید شما به ملاقات پروردگار خود یقین آرید. (رعد / ۲)

آیا نمی اندیشند در نفوس خود؟ نیافریده است خداوند آسمان ها و زمین را و آنچه میان آن هاست جز به حق و فرجامی نامبرده و هر آینه بسیاری از مردم به ملاقات پروردگار خود کافرنند. (روم / ۳۰ / ۸)

۲. سپس، به موسی کتاب دادیم در حالی که اتمام (تکمیل) بوده است بر کسی که نیکی نموده، و تفصیل هر چیزی است و هدایت و رحمت است تا شاید که آن ها به ملاقات رب خود ایمان می آورند. پس کسی که امیدواری به ملاقات رب خود دارد باید بکوشد به کار شایسته.



لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧﴾ (آیه ۷ و ۱۱ یونس).^۱

ملاقات رب، که این آیه ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ...﴾ با ندای تنبیهی از آن خبر داده است، هدف و مقصد کوشش ذهنی انسان متعالی و برترین مقام معرفت است، همین ایمان است که قوای فکری و عملی و استعدادهای خاص انسانی را به کوشش پیوسته و در صراط مستقیم برمی انگیزد و هیچ گاه در این کدح یأس و توقف پیش نمی آید. دعای همیشگی و تذکاری مؤمنین در شب و روز و مفاصل حرکت زمان و زمین برای تذکر به این مقصد عالی است: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ...».

«فَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ...»: فاما، تفریع و تفصیلی برای کدح انسان است. «کتاب» مضاف، صورت ثبت شده اعمال خاص هر کسی است. «باء»، برای تعدیه یا به معنای مع، یا الصاق و امساک، یا سبب و استعانت است. مقصود از یمین جهت راست یا دست راست، یا قدرت و برکت می باشد: اما کسانی که در کدح به سوی رب، کتابشان به دست یا جهت راستشان، یا به سبب و با کمک قدرت فعال و منشأ خیرشان، داده شود... اعمال و کوشش فکری و عضوی انسان اگر از مبادی فعال درک حق، و شعور به خیر پدید آید و اثر ثبات و محرک و سازنده داشته باشد، موجب خیر و برکت و تعالی انسان می شود: «إِنَّ كِتَابَ الْإِبْرَارِ لَفِي عِلِّيَّينَ». چنین انسانی که در جهت مستقیم و راست حق پیش می رود از اصحاب یمین و میمنه

۱. زبان کرده اند کسانی که ملاقات خدا را تکذیب نموده اند... و کسانی که به آیات خدا و ملاقات او کافر شدند همان ها از رحمت من ناامید شده اند و برای همان ها عذابی دردناک است... و کسانی که امید لقای ما را ندارند گویند چرا بر ما فرشتگان فرود نیایند یا چرا پروردگار خود را نبینیم؟ راستی درباره خود بزرگ اندیشی نمودند و سرکشی بس بزرگی کردند... راستی کسانی که امید ملاقات ما را ندارند و به زندگی دنیا (پست) خوشنود شده اند... همین ها جایگاهشان آتش است... کسانی را که امید ملاقات ما را ندارند به خود وا می گذاریم که در طغیان شان سرگشته به سر برند.



می باشد که شعاع اعمال و آثار و وجود آنان اعجاب انگیز است: ﴿فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ، مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ؟! ... وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ؟! ... وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ. فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ﴾. (آیات ۸، ۲۷، ۹۰، ۹۱ از واقعه).
 اصحاب یمین کسانی هستند که از گروگانی بندهای عادات و شهوات پست و اعمال ناشی از آن ها می رهند: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾ (آیه ۳۸ و ۳۹ مدثر): «هر نفسی به آنچه فراهم کرده گروگان است جز اصحاب یمین». و چون دفتر اعمال خود را دریابند و بنگرند به آن سرفرازند و دیگران را به خواندن آن می خوانند ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَفْرُوا كِتَابِيَهٗ...﴾ (آیه ۱۹ الحاقه): «اما کسی که نامه اش به دست راستش داده شود گویند: هان بیایید بخوانید نامه مرا». این ها با سربلندی نامه اعمال خود را می خوانند و از اینکه چیزی در آن فرو گذار نشده و از ثمرات آن برخوردار می شوند خوشحال اند. ﴿فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ (آیه ۷۱ اسراء): «پس کسانی که کتابشان به دست راستشان داده شود، پس این بزرگواران نامه خود را بخوانند و به اندازه فویل (رشته نازک میان هسته که منشأ حیات است) ظلم نشوند». «ما»

﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا. وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾: سوف آینده متصل به فعل و متأخر از آن را می نمایاند. «حساب»، جمع و تفریق اعداد و مقادیر و نمایاندن حاصل آن هاست. «یسیر»، به معنای آسان یا اندک می آید. «ینقلب»، دلالت به برگشتن از وضع یا حال به وضع دیگر دارد. «اهل»، اشخاص یا محیط زندگی جور و مأنوس است. از عبارت «فسوف»، معلوم می شود که پس از نشر و اتیان کتاب، رسیدگی حساب، یکی از مراحل و روزهای قیامت است. قرآن باور نداشتن و فراموش نمودن چنین روزی را موجب گمراهی و سرکشی و عذاب سخت بیان



نموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَصْلَوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ (آیه ۲۶ ص). ﴿وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾ (آیه ۲۷ مؤمن). و از زبان ابراهیم می گوید: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾ (آیه ۴۱ ابراهیم).^۱

پس از آنکه صفحات حسنات و سیئات و اعمال مُقَرَّب و مُبَعَد باز و گشوده و در معرض مشاهده واقع شد، هر کس حاصل جمع ریز و درشت آن‌ها را می یابد: ﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ (آیه ۴۹ کهف): «کتاب نهاده شود پس تبهکاران را می نگری بهت زده و نگران از آنچه در آن است و می گویند وای بر ما چیست این کتاب را که فرو گذار نکرده هیچ کوچک و بزرگی را مگر آنکه به حساب آورده است و بر شمرده آن را و می یابند آنچه انجام داده اند حاضر، و ستم نمی کند پروردگار تو کسی را» ظاهر فعل «احصاها» این است که کتاب خود، بررسی و شماره می نماید، این کتابی است گویا و زنده و پیوسته به نفس انسان و حسابگر: ﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ (آیه ۱۴ اسراء): «بخوان کتاب خود را، همین کافی ست به شخص تو امروز، بر تو حساب گراست».

از این آیات معلوم می شود که موقف حساب از سخت ترین مواقف قیامت است، پناه به خدا می بریم.

۱. «به راستی برای کسانی که از راه خدا برگشته و گمراه می شوند عذاب سختی است از این رو که روز حساب را فراموش کردند»، «و موسی گفت من به پروردگار شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد»، «پروردگار ما! آموزش آر برای من و برای پدر و مادر من و برای مؤمنان در روزی که حساب به پا می شود».

اصحاب یمین و مقرّبین که با کشش ایمان و عمل صالح از جواذب تقلید و شهوات و مواقف و لغزش گاه‌های گناه به شتاب در گذشته‌اند، در معرض حساب توقشان اندک و گذشتشان از جواذب پست آسان خواهد بود. گذشت از این موقف در حقیقت تحولی در عالم آن‌ها می‌باشد، با این تحوّل بیش از پیش مشمول رحمت و لطف می‌گردند و یکسره و آسان و شادان به سوی محیط خیر و نور و کسانی که به آن‌ها مانوس و به سوی آنان مجذوب‌بندروی می‌آورند: «فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَ يَنْقَلِبُ...» می‌شود که آیه: «فاما من...» تفریع بر ملاقات رب «فملاقیه» و تفصیل مترتب به آن باشد، این معنا مؤید این است که مقصود از ملاقات رب به فعلیت رسیدن و ظهور اندیشه‌ها و اعمال و تحقق ربوبیت مضاف و خاص است، زیرا آلودگان به گناه و کسانی که کتابشان از پشت سر آورده می‌شود به ملاقات رب جز به این معنا نائل نمی‌شوند: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾